دفترِ فرنگ ۱۳

رضا اسپیلی

اشاره‌یی به

جرج اورول و دو کتاب درباره‌ی او: اورول یا وحشت سیاست از سیمون لیز و روزنگار اورولی اثر ژان-ژک روزا، دو کتاب از ژان زیگلر: سر اسلحه را برگردانید، توصیف سرمایه‌داری برای نوه‌ام (به امید اینکه پایانش را ببیند)، کتاب وضعیت مقاومت در جنوب ـ مبارزه‌ی سندیکایی اثر برنار دوترم، فیلم بابی پسر بد از رُلف د هیر، نیکلاس هوپ، کتاب پرسی بیش شلی، شاعر و انقلابی نوشته‌ی جکلین مولهالن

۱۹۸۴، دانیل پری کلاول، کاندید، ولتر، عجیب‌الخلقه‌ها (*Freaks*)، تاد براونینگ، کاسپار هاوزر، ورنر هرتزوگ، تارانتینو، مایلز دیویس، دینگو، جنبش کارگری چارتیست‌ها، کارل مارکس، گاندی، «ما بیشمارانیم، آنها اندک»، شعر نقاب آنارشی، شعر ملکه ماب، جنبش اشغال وال‌استریت، ویلیام باتلر ییتس، مری شلی، فرانکنشتاین



پرسی بیش شلی

جامعه‌ی فرانسه از دیرباز مأمن پرجنب‌وجوش هنرها و علوم بوده است. چه بسیار جنبش‌ها و سبک‌های ادبی و هنری و علمی که از این کشور برخاسته‌اند. گذر روزگار از شدت و حدت این جنب‌وجوش نکاسته است.

نگارنده‌ی این وجیزه‌ها که به‌مرور منتشر و با عنوان «دفتر فرنگ» به شما تقدیم می‌شود، مانند هر ذهن مشتاق و جست‌وجوگری، از دیدن این پویایی به شعف آمده و خوش‌تر آن دید که شادمانی‌ش را با ذهن‌های بی‌شمار مشتاق و جست‌وجوگر در ایران شریک شود.

نوشته‌ها به اختصار به معرفی رمان‌ها، کتاب‌ها (بیشتر در زمینه‌ی علوم انسانی و ادبیات و هنرها) و فیلم‌ها می‌پردازند. گاه به نکته‌های مشترک دو یا چند کتاب یا یک کتاب و یک فیلم در قالب یک نوشته اشاره شده. در همه‌ی موارد کوشش شده تا اختصارِ متن حفظ شود اما نکته‌های مهم و اساسیِ آثار از قلم نیفتند. گمان می‌رود که بیشترِ آنچه در اینجا معرفی می‌شود به فارسی ترجمه نشده باشد اما این چیزی را تغییر نمی‌دهد، چراکه هدف آشناییِ خواننده‌ی ایرانی با نبض تپنده‌ی فرهنگ در یکی از کانون‌های فرهنگی امروز دنیاست. چه بسا از این رهگذر نکته‌یی در ذهنی یا شوقی در جانی برانگیزد. اگر اندکی ازپویایی فضای اینجا به آنجا منتقل شود که چه بهتر!

SIMON
LEYS

Orwell
ou l'horreur de la politique



Champs essais

Simon Leys, *Orwell ou l'horreur de la politique*, Plon, Paris, 2006.

کتاب

جرج اورول که می‌خواست «سیاسی نوشتن را به مرتبه‌ی هنر برساند» به‌نظر می‌رسد که در این امر موفق شده است. رمان‌های سیاسی او به ویژه ۱۹۸۴، آیا به همین علت نیست که در میان چپ و راست سیاسی به یکسان خواهان دارد؟ این پرسش جالبی است و درباره‌ی نقش رسانه‌ها اطلاعاتی به ما می‌دهد: این‌که چطور احزاب دست‌راستی می‌توانند نویسنده‌یی که استعمار انگلیس را محکوم می‌کند، در پژوهشی که بر روی زندگی کارگران انگلیسی و فرانسوی کرده خود را سوسیالیست انقلابیِ برابری‌خواه می‌نامد، و تا آنجا انترناسیونالیست است که در جنگ داخلی اسپانیا در صف حزب کارگری متحد مارکسیست (POUM) می‌رزمد و امیدوار است که جنگ با آلمان نازی به انقلابی جهانی بینجامد، یکی از خود بدانند؟

موفقیت ۱۹۸۴، بی‌تردید تا حد زیادی مدیون رسانه‌های دهه‌ی ۱۹۵۰ است که در اثر اورول نشانه‌های بارزِ ضدیت با نظام شوروی می‌دیدند، و این بیراه نبود چراکه اورول به عنوان آنارشیست، در عین حال مخالف نظام تمامیت‌خواه شوروی بود. این بود، اما رسانه‌های جریان مسلط تا آنجا پیش رفتند که به او لقب «آنارشیست توری» (با اشاره به حزب به‌شدت محافظه‌کار انگلیسی) دادند و این، به رغم این واقعیت بود که اورول همواره از هر فرصتی استفاده می‌کرد تا بر باورهای رادیکال و انقلابیِ چپ خود تأکید کند. واقعیت این است که می‌شد در اورولِ رمانِ سیاسی‌نویسِ ماهر، نشانه‌های آشکار مخالفت با شوروی را دید و او خود این را پنهان نمی‌کرد و این در دوره‌ی جنگ سرد خوراک بی‌نظیری برای رسانه‌های غربی فراهم می‌آورد، چه باک اگر اورول واقعی را با مشارکت در جنگ داخلی اسپانیا و تک‌نگاری‌های کارگری‌اش ندیده یا چنین جمله‌هایی از او را نشنیده بگیرند: «من به جنبش چپ تعلق دارم و در آن اردو کار می‌کنم، هرچقدر هم که از خودکامگی روسی و

تأثیر زیان‌بارش بر کشورم بیزار باشم».

سیمون لیز در کتابش، اورول یا وحشتِ سیاست، در رد عبارت آنارشیست توری می‌نویسد که «صداقت و عمق تعهد اورول به ایده‌آل سوسیالیستی مثال‌زدنی است» و «اگر دست‌راستی‌ها [به‌ویژه در آمریکا] توانستند چنان کنند که گویی اورول یکی از آنهاست بیشتر مربوط به بلاهت چپ‌ها بوده تا پتانسیل محافظه‌کارانه‌ی باورهای او».

ژان ـ ژک روزا در کتابش که می‌توان آن را به روزنگار اورولی برگرداند، در تحلیلش از رمان ۱۹۸۴، به نکته‌ی جالبی اشاره می‌کند. او معتقد است که اورول به «شرافت عام» (common decency) اعتقاد دارد که اصولی مانند: عدالت رفتاری، بخشنده بودن، حس کمک به همنوع، بیزاری از مزیت‌های شخصی، عشق به برابری و وابستگی به ایده‌ی حقیقت ذهنی را گرامی می‌دارد. مؤلف می‌نویسد که این اصول که به اخلاقیات طبقه‌ی کارگر نزدیک‌اند در اورول اما از مطالعه‌اش از انقلاب کبیر فرانسه می‌آیند تا آنجا که او را به این باور رسانده بود که برای تحقق «شرافت عام» باید انقلاب کرد.

۱۹۸۴ پیش از آن‌که نقد نظام شوروی باشد، هجو تمامیت‌خواهی روشنفکرانه یا هجو آرمان‌شهر تمامیت‌خواه است. و پرسش امروز ما شاید باید این باشد: امروز با حضور نظارت بر توده‌ها از راه اینترنت، این رمان بیش از هر زمان دیگری رمان زمان ما نیست؟

Jean-Jacques Rosat, *Chroniques orwelliennes*, Collège de France, Paris, 2013.

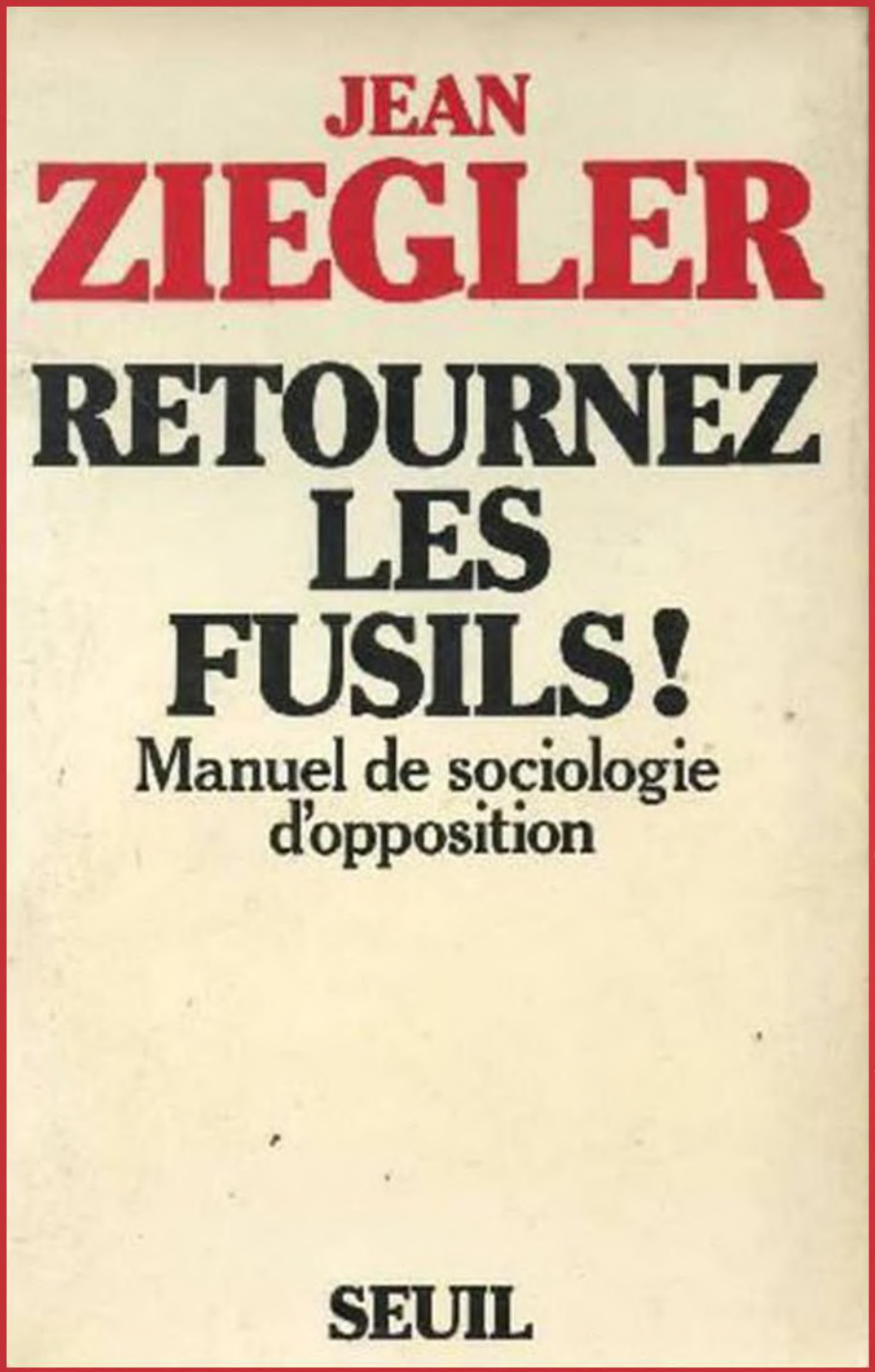
La Philosophie de la Connaissance

au Collège de France

Jean-Jacques Rosat

Chroniques orwelliennes

Rationalité, vérité et démocratie

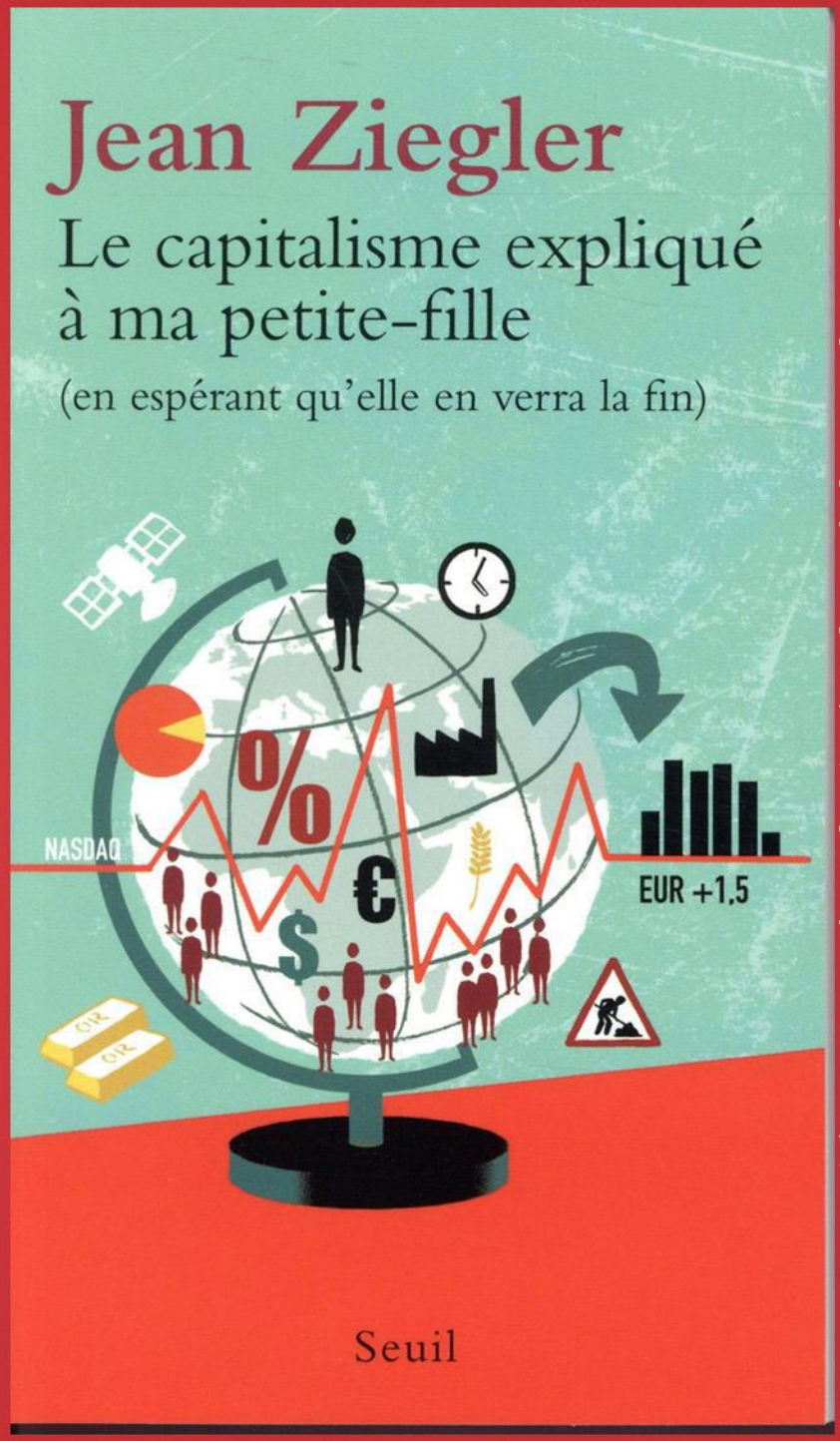


Jean Ziegler, *Retournez les fusils!*, Seuil, Paris, 2014.

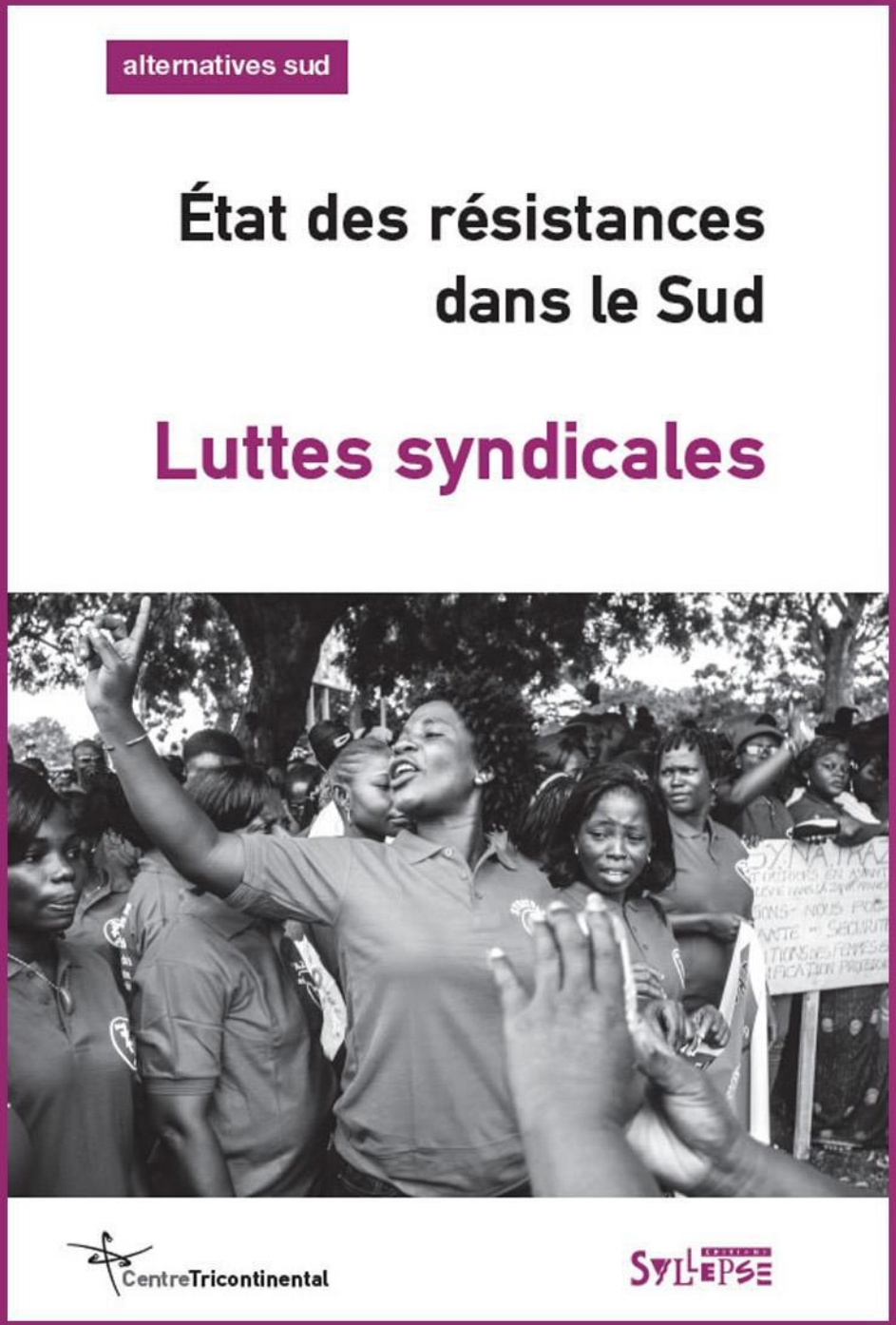
کتاب

ژان زیگلر، جامعه‌شناس شهیر سوییسی، که گزارشگر ویژه‌ی سازمان ملل برای حق دسترسی به غذا (از ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۸) و معاون رئیس کمیته‌ی مشورتیِ شورای حقوق بشر سازمان ملل هم بوده، در تألیف آثارش از این تجربه‌ها به‌خوبی بهره برده است. او در کتابش با عنوان سر اسلحه را برگردانید، به جامعه‌شناسی اپوزیسیون می‌پردازد. برای او اپوزیسیون عبارت است از مخالفت نظری با «دیکتاتوری جهانیِ الیگارشی‌های سرمایه‌ی مالی». او بر این باور است که روشنفکر امروز اگر به این سمت‌وسو نرود کار چندانی نکرده است. کتاب که از تجربه‌های میدانیِ مؤلف بهره می‌برد، شرح غمگین «همگون شدن آگاهی در جامعه‌ی بازار زده‌ی غرب» است و زیگلر برای آن مثال‌های مشخصی هم دارد، مانند رای مردم سوئیس در مخالفت با افزایش حداقلِ حق سالمندی، در مخالفت با محدود شدن حقوق نجومی کارفرمایان و در مخالفت با تعیین حداقل دستمزد.

زیگلر در کتاب دوم، توصیف سرمایه‌داری برای نوه‌ام (با امید به این‌که پایانش را ببیند)، بر آن است تا به نوه‌اش نظم «آدمخوار» سرمایه‌داری را شرح دهد. او با زبانی سهل و تصویری زایش سرمایه‌داری، روش تولید و شکل سازمانِ اجتماعی آن را توصیف می‌کند. به برده‌داری سیاهان، سرواژ در قرون وسطا، جهانی‌سازی، شرکت‌های چندملیتی، انقلاب انفورماتیک و... می‌پردازد. و به نوه‌اش توضیح می‌دهد که چطور سرمایه‌داری در کشورهای جهان سوم از کودکان همچون برده کار می‌کشد.



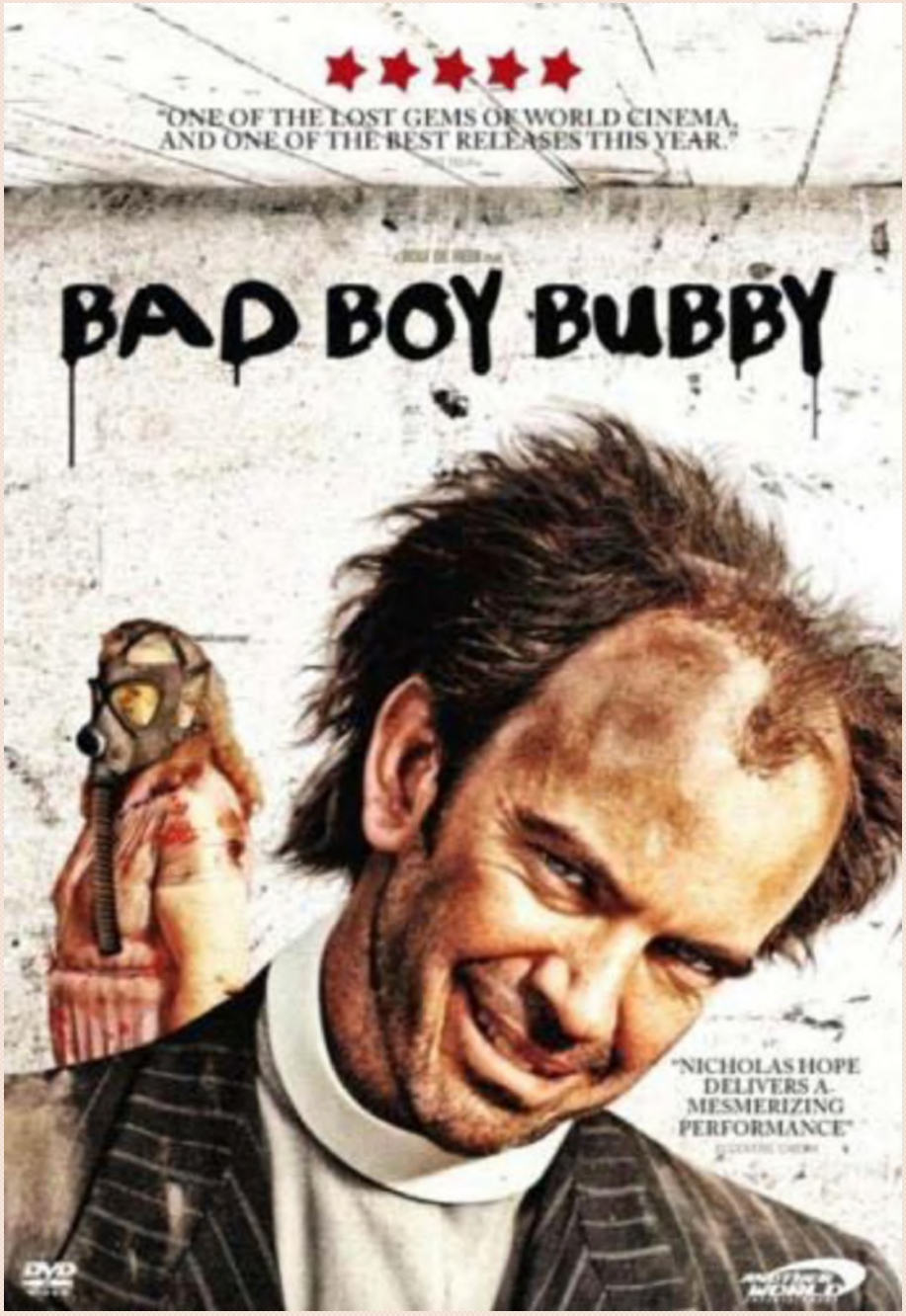
Jean Ziegler, *Le capitalisme expliqué à ma petite-fille (en espérant qu'elle en verra la fin)*, Seuil, Paris, 2018.



کتاب

Bernard Duterme (sous la direction de), *État des résistances dans le sud. Luttes syndicales*, Centre tricontinental-Syllepse, Paris, 2014.

آیا توفند جهانی‌سازیِ نولیبرال جنبش‌های کارگری را به افول کشانده؟ آیا منطقه‌یی کردن نظام تولید، تحرک سرسام‌آور سرمایه، بیکاری جمعی و رشد بی‌ثباتی که به جدا کردن کارگران و دور افتادن آنها از هم انجامیده و کار غیرقانونی را تا ۴۰ درصد جمعیت جهانی (به‌ویژه برای زنان) افزایش داده، آیا همه‌ی اینها که نشان از قدرت گرفتن بیش از پیش نهادهای سرکوب دارد، جنبش سندیکایی را در مقیاس جهانی سرگردان کرده و زنگ پایان کار طبقه‌ی کارگر را به صدا درآورده؟ مؤلفان این اثر که عنوانش هست وضعیت مقاومت در جنوب ـ مبارزه‌ی سندیکایی، برای پاسخ به چنین پرسش‌هایی به بررسی ۲۶ کشور جنوبی پرداخته‌اند. آنها بر این باورند که به‌رغم همه‌ی این خطرها، جنبش سندیکایی راه خود را پیدا کرده است چراکه روش‌های سنتی نبرد طبقاتی با شکل‌های تازه‌ی سازماندهیِ نبرد که اقشار بیشتری درگیر آن هستند در تعامل است، یعنی با مبارزه برای موارد ملموس و ابتدایی زندگی مانند جلوگیری از گرمایش زمین، دسترسی به آب آشامیدنی، دسترسی به حمل و نقل همگانی و...



فیلم

Bad Boy Bubby, by Rolf de Heer, Australia, 1993, 114 min.

«تکون نمی‌خوری تا من برگردم. مسیح همه چیزو می‌بینه.» خودش بیرون می‌رود، ماسک به صورتش می‌زند و بیرون می‌رود. از این ماسک‌های ضد گازهای سمی جنگ جهانی دوم. بیرون هوا سمّی است. بیرون قدغن است! به خانه که برمی‌گردد می‌شوردش. با آن تخم‌ها و دول گنده‌اش! جلوش تو یک کاسه تکه‌های نان می‌گذارد و کمی هم شیر رویش می‌ریزد. از او سوءاستفاده‌ی جنسی می‌کند. بابی ۳۵ ساله پسر بد مامانش است؛ باید کتک بخورد، البته نه؛ یک موقع‌هایی هم پسر خوبی می‌شود، آن وقت‌هایی که مامانش می‌خواهد با او ...: «پسر خوب... پسر کوچولوی خوب».

بابی پسر بد نفس در سینه‌هایتان حبس می‌کند. بعید است در این چند ساله فیلمی به غرابت و میخکوب‌کنندگی بابی پسر بد دیده باشید. ما بخش‌هایی از سرشت انسانی خودمان را در آن دوباره کشف می‌کنیم.

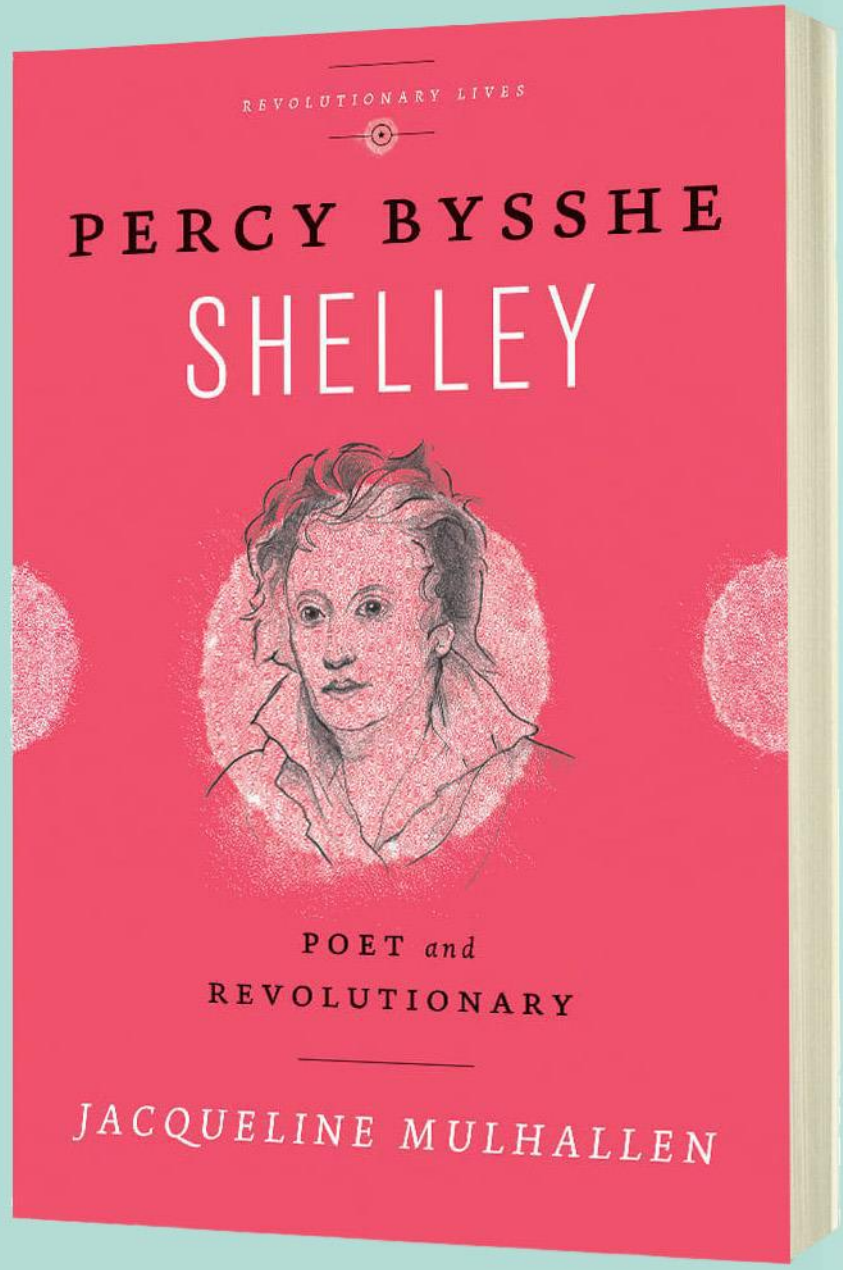
فیلم از نگاه بابی روایت می‌شود. او که تا ۳۵ سالگی مادرش در خانه حبس‌اش کرده وقتی قدم به بیرون، به جهان واقعی می‌گذارد و برای اولین بار «آدم‌ها» را می‌بیند، درخت می‌بیند، سگ می‌بیند،... همه چیزی برایش شگفتی‌آور است: این‌که چطور مردم مست می‌کنند و آواز می‌خوانند، این‌که چطور مردم می‌روند به مغازه و چیزی سفارش می‌دهند، ... او به طرزی بدوی هرچه را می‌بیند و می‌شنود تقلید می‌کند. همین شگفت‌زدگیِ بابی به چیزهایی که برای ما خیلی عادی به نظر می‌رسند و همین ارتباط او با آدم‌های «معمولی» جامعه است که به ما به عنوان بیننده تلنگر می‌زند و ما را وامی‌دارد هنجارها و معیارهای جامعه‌ی متمدنمان را به پرسش بکشیم. این‌که او بتواند از وضعیت اسیری در خانه فرار کند نیاز به خشونت

دارد. آیا بابی پسر خطرناکی است؟ آیا او از نظر ذهنی بیمار است؟ هرچه هست کشتن مادر و پدر و گربه‌اش برای فرار از خانه به طرز معصومانه‌یی تقصیر خودش نیست. و از قضا چون تنها راه رهایی او به نظر می‌رسد ما هم می‌پذیریمش. کشتن پدر و مادر سرکوبگر در برابر همه‌ی سرخوشیِ بابی در کشف جهان نو با همه‌ی نادانی و سادگی بکرش رنگ می‌بازد. حالا دیگر آنچه مهم است کشف است و شادی بی‌واسطه‌ی این کشف در میان آدم‌های دیگر، همراه با آنها و به واسطه‌ی آنها.

بابی پسر بد فیلمی است درباره‌ی جزم‌های ذهنی ما. درباره‌ی تفاوت‌هایی که ما با هم داریم، درباره‌ی ارزش‌هایی مثل همبستگی و کمک به همنوع، و البته درباره‌ی ناممکن بودن نفس کشیدن وقتی دور سرتان را سلوفان کشیده باشند. فیلمی است تیره، در دنیایی کثیف (مکان‌های کثیف در فیلم غالب‌اند) که خشونت در آن پذیرفته شده و همه‌جا، گیرم در ابعاد و اندازه‌های مختلف و «تحت کنترل»، جاری و ساری است. فیلم اما به طرز متقاعدکننده‌یی درخشان و معصوم است. از این نظر بابی همان کاندید قهرمان رمان ولتر است که ساده و بی‌آلایش و بی‌تجربه پا به دنیایی سراسر شر و جنگ و خونریزی می‌گذارد. کاندید هم آدم می‌کشد اما بر او خرده نمی‌توان گرفت چرا که به‌خاطر عشقش است و وفای به عهد و در این راه صادق است. او همچون بابی در واقع از غریزه‌ی کودکانه و آنی‌اش پیروی می‌کند. بابی هم هرچه می‌اندیشد بر زبان می‌آورد. هر دو ضد مذهب هستند، بابی پسر بد که آشکارا مانیفستی آته‌ایستی است. صحنه‌های عاشق شدن و تشکیل خانواده دادن بابی دیدنی هستند به ویژه آنجا که از او اسمش را می‌پرسند و او با کمی تأمل تصمیم می‌گیرد نگوید بابی. او دیگر بابی، پسر بد (یا خوب) مادرش نیست. نامی دیگر و زندگی دیگری آغاز می‌شود.

منتقدانی مانند دانیل پری کلاول فرانسوی این فیلم را با فیلم عجیب‌الخلقه‌ها (Freaks)، شاهکار تاد برانینگ و کاسپار هاوزر ورنر هرتزوگ مقایسه کرده‌اند. تارانتینو هم گفته: «من عاشق بابی پسر بد هستم!» رُلف دِ هیر (Rolf de Heer) کارگردان فیلم در مصاحبه‌یی می‌گوید: «بابی پسر بد اولین فیلمی‌ست که به آن روشی ساختمش که همیشه دوست داشتم فیلم بسازم، با گروهی کوچک و جمع و جور که برایم یک موفقیت تمام عیار هم بود. از ۳۲ مدیر فیلمبرداریِ متفاوت استفاده کردم چون به هر جا که بابی می‌رود برای اولین‌بار است که آنجا پا می‌گذارد پس به فیلمبردار متفاوتی نیاز داشتم. پیش آمد که در یک روز با پنج فیلمبردار متفاوت کار کردم. عالی بود هر کسی انرژی و حس و حال خودش را وارد کار می‌کرد. در مورد صدا همه جا از میکروفن‌های بینورال (از همین میکروفن‌هایی که برای شنیدن موسیقی از موبایل‌مان به گوش‌مان می‌زنیم) استفاده کردم، تو درِ یخچال و تو ظرف‌شویی کارشان گذاشتیم. به کلاه‌گیس نیکلاس هوپ (هنرپیشه‌ی نقش بابی) درست بالای دو گوشش دو تا از همین میکروفن‌ها دوختیم تا صدا شبیه به صدایی بشود که هنرپیشه می‌شنود.» فیلم پنج جایزه از جشنواره‌ی ونیز سال ۱۹۹۳ برده شامل جایزه‌ی بزرگ هیئت داوران. بازی نیکلاس هوپ در نقش بابی استادانه است و در مورد رلف د هیر این را هم اضافه کنم که او تنها کارگردانی است که مایلز دیویس، آهنگساز برجسته‌ی جَز، پذیرفته در فیلمی از او بازی کند، دینگو.

با این همه عجیب نیست اگر بابی پسر بد تبدیل به فیلم کالت شده باشد، دست کم در نیوزیلند کلوپ دوستداران بابی پسر بد وجود دارد و خیلی‌ها صحنه‌هایی از فیلم را روی پوست‌شان تتو کرده‌اند.



زندگی‌نامه

Jacqueline Mulhallen, *Percy Bysshe Shelley, Poet and Revolutionary*, PlutoPress, London, 2015.

شاید شعرهای هیچ شاعری به‌اندازه‌ی پرسی بیش شلی تبدیل به شعار جنبش‌های اجتماعی و کارگری نشده باشند؛ از شعار «ما بیشمارانیم، آنها اندک» که دانشجویان در میدان تیان آن من و سپس در جنبش اشغال وال‌استریت سر دادند که سطری است از شعر معروف «نقاب آنارشی» او تا شعر «ملکه ماب» که می‌شود گفت کتاب مقدس جنبش کارگری چارتیست‌ها در انگلستان بود. پرسی بیش شلی بی‌تردید از مهم‌ترین شاعران رمانتیک و البته سیاسی تاریخ غرب است. او شاعری بوده که با جسارت و پشتکاری مثال‌زدنی با آثارش، با سخنرانی‌ها، جزوه‌ها و موضع‌گیری‌های سیاسی‌ش دمی از مبارزه برای آرمان‌هایش باز نمی‌ایستاده و از این بابت سختی زیادی کشیده و لعن و نفرین به جان خریده، چراکه آنطور که جکلین مولهالن، مؤلف کتاب زندگی‌نامه‌ی او با عنوان پرسی بیش شلی، شاعر و انقلابی می‌نویسد پدر او بارون متمولی بوده و پرسی شلی با داشتن اصولی مانند جمهوری‌خواهی، بی‌خدایی، دشمنی با برده‌داری، مخالفت با ازدواج، هواداری از کارگران اعتصابی و سابوتاژ کارگری و فعالیت سیاسی برای تحقق آنها به‌کلی بر خلاف اصول طبقه‌اش و رسم زمانه رفتار می‌کرده است. اگر توجه کنیم که اینها همه در اوایل سده‌ی نوزدهمی بوده که طبقه‌ی کارگر تازه شکل می‌گرفته و از طرفی سرکوب دولتی بسیار شدید بوده به اهمیت کار او بیشتر پی می‌بریم. از تأثیر او بر کارل مارکس و از آنجا بر جنبش سوسیالیستی انگلستان و همین‌طور بعدتر بر گاندی و در شعر بر ویلیام باتلر ییتس می‌گوید. مری شلی، بانوی نویسنده‌ی انگلیسی و نویسنده‌ی رمان مشهور فرانکنشتاین با عنوان فرعی «پرومته‌ی مدرن»، همسر پرسی بیش شلی بود و نقش مهمی در گردآوری آثار او پس از مرگ زودهنگامش داشت (شلی در سال ۱۸۲۲ و در سن ۲۹ سالگی در دریا غرق شد). به این ترتیب شلی که در زنده بودنش چندان قدری ندید، پس از مرگش به شمار شاعران جاودان پیوست.